



رابطه و پاسیت و مذاهب اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

* حسین رجبی

* . استاد و پژوهشگر حوزه علمیه قم.

در هر صورت امروزه تمام سعی و تلاش وهابیون این است که خود را مسلمان، و سایر فرق و مذاهب اسلامی را مخالف و اهل بدعت معرفی کنند. در اینجا نمونه‌هایی را به نقل از نویسندگان وهابی و مذاهب اهل سنت می‌آوریم:

♦ دیدگاه وهابیت درباره فرقه‌های اهل سنت

وهابیون در فتاوا و کتاب‌های خود سخنان تندی را درباره مذاهب اسلامی (شیعه، اشاعره، ماتریدیه، قادریه، نقشبندیه، کوثریه، اخوانیه و غیر آنها) به کار برده‌اند. گاهی تعبیر به اهل بدعت و مخالف اهل سنت و گاه به جهمی بودن و تعبیرهای دیگری یاد کرده‌اند که در اینجا برخی از عبارات آنان را نقل می‌کنیم:

۱. در شرح عقیده واسطیه، تألیف ابن تیمیه، آمده است: ماتریدیه و اشعریه - که از مهم‌ترین فرقه‌های کلامی اهل سنت‌اند - مخالف اهل سنت‌اند. عثیمین می‌گوید:

از سخن ابن تیمیه استفاده می‌شود که هر کس با روش آنان مخالفت کند، از اهل سنت و جماعت بیرون است. به‌طور مثال، اشاعره و ماتریدیه از اهل سنت به‌شمار نمی‌آیند؛ زیرا روش آنان مخالف پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب است. از این رو، اشتباه می‌کنند کسانی که اهل سنت را به سه گروه سلفی، اشاعره و ماتریدیه تقسیم کرده‌اند. چگونه تمام این گروه‌ها اهل سنت‌اند، در صورتی که با یکدیگر اختلاف دارند؟ درحالی‌که غیر از حق چیزی جز ضلالت و گمراهی نیست... از این رو، امکان ندارد این گروه‌ها در حق جمع شوند؛ چنان‌که دو ضد با یکدیگر قابل جمع نیستند. پس چگونه مخالفان سنت را جزء اهل سنت بدانیم.^۳

۳. «و علم من کلام المؤلف (ابن تیمیه) انه لا یدخل فیهم (اهل السنّة و الجماعة) من خالفهم فی طریقتهم. فالأشاعرة مثلاً و الماتریدیة لا یعدّون من أهل السنّة و الجماعة فی هذا الباب، لأنهم مخالفون لما کان علیه النبی ﷺ و أصحابه... و لهذا یخطی من یقول: أن أهل السنّة و الجماعة»

وی در جای دیگر کتاب نیز تصریح می‌کند که اشاعره و ماتریدیه از اهل سنت نیستند^۴ و آن دو خلاف طریق سلف را رفته‌اند.^۵

با توجه به اینکه بیشتر اهل سنت را فرقه اشاعره تشکیل می‌دهد، بعد از شیعه، بیشترین هجمه علیه اشاعره بوده؛ به‌گونه‌ای که وهابیان کتاب‌های مستقلی را در رد این فرقه نوشته‌اند.

۲. ابن الحنبلی، کتابی درباره قرآن و کلام الهی به نام *الرسالة الواضحة*

فی الرد علی الأشاعرة نوشته. نویسنده وهابی کتاب که فقط خود را اهل سنت و جماعت می‌داند، اشاعره و ماتریدیه را از اهل سنت به شمار نیاورده و هرگاه مسئله را بیان کرده، دیدگاه اشاعره، معتزله، ماتریدیه و سایر فرقه‌ها را در مقابل قول اهل سنت قرار داده؛ مثلاً گفته: اشاعره بر این عقیده‌اند و اهل سنت با آن مخالف‌اند.^۶

او همچنین نظر اشاعره را درباره قرآن مانند نظر مشرکین دانسته^۷ و آنها را

اهل بدعت و مخالف قرآن و سنت معرفی کرده و گفته: به تحقیق اشاعره به سبب بدعت‌هایشان، با صریح قرآن، سنت پیامبر،

⊕ ثلاثة: سلفيون، و أشعريون و ماتريدون، فهذا خطأ، نقول: كيف يكون الجميع أهل السنة و هم مختلفون؟! فماذا بعد الحق إلا الضلال... هذا لا يمكن إلا إذا أمكن الجمع بين الضدين... لننظر كيف نسى من خالف السنة أهل السنة «شرح العقيدة الواسطية، ص ۲۲».

۴. همان، ص ۴۶۳.

۵. همان.

۶. ر.ک: *الرسالة الواضحة فی الرد علی الأشاعرة*، ج ۱، ص ۲۰۱.

۷. «مقارنة بين قولي الأشاعرة و المشركين في كلام الله» *الرسالة الواضحة فی الرد علی الأشاعرة*، ج ۲، ص ۳۸۸.

عقل و اجماع ادیان الهی مثل یهود و نصارا مخالفت کرده‌اند و از کفار
قریش در تکذیب قرآن فراتر رفته‌اند.^۸

۳. عثیمین در پاسخ این سؤال که آیا تقسیم اهل سنت به گروه‌های ابن
تیمیه، اشاعره و ماتریدیه صحیح است، می‌نویسد:

اختلاف در روش این گروه‌ها بسیار روشن است و امکان ندارد که واژه
اهل سنت را بر دو روش متغایر و متضاد به کار برد. از این رو، اهل
سنت مخصوص مدرسه ابن تیمیه است، نه مدرسه اشاعره و ماتریدی،
و هر دو گروه را از اهل سنت شمردن ظلم و جمع بین ضدین است که
تحقق آن محال است.^۹

۴. محمد بن ابراهیم آل شیخ، یکی دیگر از علمای وهابی، در پاسخ اینکه
آیا اقتدای اهل سنت در نماز جماعت به امامت اشاعره جایز است، می‌گوید:
امامت مبتدع (اشاعره) جایز نیست.^{۱۰} همچنین او معتقد است کسانی که

۸. «فقد خالفت الأشاعرة ببدعتهم نص الكتاب و صريح السنة و أدلة العقول و إجماع أهل الملل من اليهود
و النصارى و الزيادة على كفار قریش في تكذيب القرآن...» (الرسالة الواضحة في الرد على الأشاعرة،
ج ۲، ص ۳۹۷).

۹. «و هل تقسیم اهل السنة الى قسمين: مدرسة ابن تیمية و تلاميذه و مدرسة الأشاعرة و الماتريدية
تقسيم صحيح؟ و ما موقف المسلم من العلماء المؤولین؟ ... من المعلوم ان بين هاتين المدرستين
اختلافاً بيناً في المنهاج فيما يتعلق بأسماء الله و صفاته فالمدرسة الاولى يقرّر معلومها و جواب إبقاء
النصوص على ظواهرها فيما يتعلق بأسماء الله و صفاته... و المدرسة الثانية يقرّر معلومها و جواب
صرف النصوص عن ظواهرها و هذان المنهاجان متغایران تماماً... و انما المقصود بيان أن وصف (اهل
السنة) لا يمكن أن يعطى لطائفتين يتغایر مناهجهما غاية التغایر... و على هذا فيتعين أن يكون وصف
أهل السنة خاصاً بهم لا يشارکهم فيه أهل المدرسة الثانية لأن الحكم بمشاركتهم اياهم جور، و جمع
بين الضدين و الجور ممتنع شرعاً و الجمع بين الضدين ممتنع عقلاً» (مجموعه فتاوى و مسائل
العثيمين، ج ۱، رقم ۵۰).

۱۰. «لا يجوز تقديم مبتدع اماماً في الصلاة و ان كان نص الواقف و شرطه كما ذكرت فان فاء الله

فرقه ناجیه را سه فرقه: اهل حدیث، اشاعره و ماتریدییه دانسته‌اند، اشتباه کرده‌اند، چنان که سفارینی گفته است: «و هذا قول باطل، لأنهم من أهل الوعيد؛ لمخالفتهم أهل السنة. فليسوا من أهل السنة، بل هم من المبتدعة الضلال».^{۱۱}

۵. دکتر عبدالرحمن بن صالح محمود، در مقدمه کتاب خود، دو گروه را برای اسلام خطرناک دانسته: اول گروه روشنفکر و ناسیونالیسم که به اسلام اعتقادی ندارند؛ دوم پیروان متکلمین و تصوف. وی آن‌گاه فرقه‌های کلامی اشعری و صوفی را خطرناک‌تر از این گروه شمرده است. در اینجا قسمتی از گفتار این وهابی را برای آگاهی علاقه‌مندان نقل می‌کنیم:

و فی العصر الحاضر نشأت إضافة إلى الفرق و الطوائف القديمة تيارات فكرية متعددة و أخطر ما يواجه مسيرة المسلمين اليوم تياران كبيران: أحدهما تيار القوميين و العلمانيين الذين لا يرضون الاسلام صراحة... و التيار الثاني: تيار أهل البدع من أهل الاعتزال و الكلام و التصوف... و أخطر ما يمثل هذا التيار، الأشعرية و الصوفية؛ حيث أن لهما امتداداً عريضاً في أماكن مختلفة من العالم الإسلامي، و ساعد على ذلك أمور من أهمهما:

۱. تبنی کثیر من الجامعات و المراجع العلمية للمذهب الأشعری أو الماتریدی علی أنه المذهب الحق الذي يجب أن يكون ضمن مناهج التعليم.
۲. استمرار تبنی هذا المذهب من خلال دروس المشايخ فی بعض البلاد منذ قرون مضت و ربطه فی الغالب بالمذاهب الفقهية

⊕ احق و شرط الله اوثق و غير خاف عليكم حكم امامة الفاسق فكيف بالمبتدع»، (رسائل و فتاوى محمد بن ابراهيم آل الشيخ، ج ۱، ص ۶۸۵).

۱۱. اللالی البهية فی شرح عقيدة الطحاوی، ج ۲.

المشهوره، بحيث أصبح أمراً معهوداً و طريقة مسلمة.
۳. وفرة الكتب و المراجع المخطوطة و المطبوعة التي تخدم هذا المذهب.

۴. الترابط أو الإمتزاج الذي وقع بين المذهب الصوفى و الأشعرى، مما جعل الطرق الصوفية... و لكن هذه التيارات بإمكاناتها الكبيرة و جهودها المتواصلة يقابلها تيار قوى، منتشر فى أنحاء العالم الاسلامى يتبنى عقيدة السلف و منهجهم فى الإستدلال.

سپس می نویسد: بین مذهب سلف (اهل سنت و جماعت) و اهل بدعت و اهل هوا خلط شده است و ما به تأسف است که مذهب اشاعره در بین بسیاری از مردم مذهب اهل سنت و جماعت مشهور شده است. او در ادامه می گوید که مذهب اشاعره همواره در حال گسترش است. از این رو، در رد آن باید به کتابهای ابن تیمیه مراجعه کرد. او در پایان مقدمه می نویسد:

و لاشک أن البحوث حول كل من ابن تیمیه و جهوده العلمية المختلفة و حول الأشاعرة و اعلامهم و عقایدهم كثيرة جداً؛ كما أن لعلمائنا الأفاضل ردود متنوعة على الأشاعرة و بیان ما خالفوا فيه مذهب السلف.^{۱۲}

همچنین وی از قول ابن تیمیه نقل می کند که از اشاعره نسبت به مذهب

۱۲. «قلما يتصدى احد للرد على المعتزلة او الأشاعرة أو المتصوفة أو الرافضة أو غيرهم الا و يكون جل اعتماده فى ذلك بعد الكتاب و السنة و اقوال السلف، على ردود و مناقشات هذا الإمام العظيم... و اخيراً فيما يلاحظ أن ردود شيخ الإسلام على كثير من الطوائف التي كانت اشد إنحرافاً من الأشاعرة؛ كالفلاسفة و غلاة الصوفية و المعتزلة» (موقف ابن تیمیه من الأشاعره، ج ۱؛ نیز ر. ک: مقاله عبدالعزيز بن باز در مجله مجتمع الكويتية، ش ۹۵۸).

سلف آگاه نبودند از این رو حدیث فرقه ناجیه و سواد اعظم را بر اهل حدیث و کسانی که افکار و روش آنان را پذیرفته، حمل می‌کنند.^{۱۳}

۶. دکتر شمس‌الدین سلفی در کتاب *جهود علماء الحنفیة فی ابطال عقاید القبوریه* درباره علمای مورد قبول اهل سنت می‌نویسد:
یک. تفتازانی و جرجانی و ماتریدی جهمی‌اند:^{۱۴}

و سایرهم کثیر من المتکلمین من الماتریدیة الحنفیة و الأشعریة الکلائیة بسبب العکوف علی کتبهم الفلسفیة، فتأثروا بعقائدهم القبوریه حتی صاروا دعاة الی القبوریه و الجهمیة فی آن واحد: امثال: التفتازانی فیلسوف الماتریدیة و القبوریه (۷۹۲ق) و الجرجانی الحنفی الصوفی الخرافی الکلامی (۸۱۶ق).^{۱۵}

نویسنده در پاورقی، در معرفی ماتریدی می‌گوید: «اتباع ابی منصور الماتریدی الحنفی الجهمی».

دو. مولوی رومی، صاحب *مثنوی*، ملحد و زندیق است:
 و قد عرف هؤلاء المداحة الزنادقة بالصوفیة الحلولیة و الاتحادیة القبوریه الخرافیة؛ أمثال الحلاج (۳۰۹ق) و ابن الفارض (۶۳۲ق) و ابن عربی (۶۳۸ق) و ابن سبعین (۶۶۹ق) و المولوی الرومی الحنفی

۱۳. «فأهل الحدیث مرادف لأهل السنّة، یقول اللالكائی: فلم نجد فی کتاب اللّٰه و سنّة رسوله و آثار صحابته الا الحث علی الاتباع و ذم التکلف و الإختراع...» (مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۶).

۱۴. جهمی به پیروان جهم بن صفوان متوفای (م ۱۲۸ق) گفته می‌شود. وی شاگرد جعد بن درهم است که در اواخر دوران بنی‌امیه کشته شد. از مهم‌ترین عقاید آنان، جبرگرایی است و اینکه ایمان تنها با معرفت حاصل می‌شود (ر.ک. ملل و نحل؛ الفرق بین الفرق).

۱۵. جهود علماء الحنفیة، ج ۱، ص ۲۴.

صاحب المثنوى (٦٧٢ق) و القونوى و التلمسانى (٦٩٠ق) و خواجه
نقشبند امام نقشبندية (٧٩١ق) و عبدالكريم الجبلى (٨٧٢ق) و
الجامى الحنفى شارح الكافية و الفصوص (٨٩٨ق) و الشعرانى
(٩٧٣ق) و النابلسى الحنفى (١٤٣ق).^{١٦}

سه. اكثر حنفى ها بدعت گذارند:

فاكثر القبورية فى الحنفية لكثرة عددهم و كثرة الفرق المبتدعة فيهم و
كثرة الملوك و الامراء و القضاة القبورية فيهم. ثم فى المالكية و
الشافعية. و نزر قليل من الحنابلة...^{١٧}

چهار. جماعت تبليغى، اخوانى هاى مصرى و مكتب زاهد كوثرى اهل بدعت اند:
و قد وصل الأمر بسبب ذلك و سكوت السلفيين المثالجين الى ان
الدعوات البدعية المستوردة من الهند كالديوبندية التبليغية و من
الترك كالكوثرية الجهمية و من مصر كاخوانية السياسية و من غيرها
كالصوفية القبورية و نحوه قد دفعت عقيدتها فى هذه البلاد الطاهرة
الى ان تأثر بها بعض اهل التوحيد فنصروها و كرهوا الرد عليها.^{١٨}

پنج. روش برخى اتباع مذاهب (حنفيه)، همانند يهود است:

لقد صدق هؤلاء العلماء الحنفية فى أن بعض المقلدين من الغلاة
الجامدين. يرفعون الأئمة فوق منزلتهم؛ كانهم رسل و أنبياء بل
يجعلونهم أرباباً يعدونهم من دون الله بالطاعة المطلقة فيعرضون
نصوص الكتاب و السنة على أقوالهم. فما وافق قولهم قبلوه و ما

١٦. همان، ص ٢٦.

١٧. همان.

١٨. جهود علماء الحنفية، ج ١، ص ٣٠.

خالفه أولوه أو ردّوه، بل وصل ببعضهم الحال إلى حد الإعتراف بأن الحق كذا، ولكن اتباع المذهب واجب. فرد الحق بعد ما عرفه لأجل المذهب و هذا نوع من دأب اليهود. نسأل العافية. وقد وصل الغلوّ بالشيخ محمود الحسن الملقّب عند الديوبندية بشيخ الهند و صدر المدرسين بجامعة ديوبند و أحد كبار أئمتهم...^{١٩}

شش. فلاسفه مشرک یونانی، رهبران بزرگ دیوبندی‌اند:^{٢٠}

«و الفلاسفة اليونانية الوثنية المشركة من أعظم السلف للديوبندية في الاستفاضة من القبور».^{٢١}

هفت. غزالی از اشعری‌های جهمیه، و رازی از رهبران جهمیه و معطله و غالیه‌اند: و قال راداً علی خرافات الغزالی حجة إسلام الصوفية و القبورية و الأشعرية الجهمية (٥٠٥ ق) و الرازی فیلسوف الأشعرية و أحد أئمة الجهمية المعطلة المشككة الغلاة (٦٠٦ ق).^{٢٢}

در پاورقی می‌نویسد: «انظر المرجع السابق لتعرف حقيقة هذا الرازی و أمثلة من إلحاده و تخريفه و خرافاته».

هشت. اهل سنت، اهل بدعت‌اند. نویسنده جهود العلماء الحنفیه، در جای دیگر اهل سنت را اهل بدعت می‌شمرد و دلیل او آن است که آنها اهل قبور و بدعت‌اند، نه اهل سنت:

أقول: يجدر بي أن أسوق نصوص بعض القبوريين بحرفها و فصها في

١٩. همان، ص ١٠٧.

٢٠. مقصود از دیوبندیه، فرقه مهم مذهبی در شبه قاره هند است که اکثر اهل سنت هند و پاکستان و شرق ایران پیرو این فرقه‌اند.

٢١. جهود علماء الحنفية، ج ١، ص ٤١٧.

٢٢. جهود علماء الحنفية، ج ١، ص ٤٦٥ - ٤٦٦.

تقریر هذه الشبهة لیظهر للمسلمین تهوّرهم فی درکات البهتان و تطوّرهم:
۱. قال ابن عابدین الشامی (۱۲۵۲ق) مبیناً تعریف الخوارج مدرجاً
فیهم أئمة الدعوة السلفية معلقاً علی قول الحصکفی (۱۰۸۸ق): «...
و خوارج: و هم قوم لهم منعة خرجوا علیه (أی الامام) بتأویل
یرون أنه علی باطل: کفر أو معصية توجب القتال بتأویلهم و
یستحلون دمائنا و أمواتنا و یسبون نساءنا و یکفرون أصحاب
نبیننا ﷺ، كما وقع فی زماننا فی أتباع ابن عبد الوهاب الذین خرجوا
من نجد و تغلبوا علی الحرمین و كانوا ینتحلون مذهب الحنابلة
لکنهم اعتقدوا أنهم هم المسلمون و أن من خالف اعتقادهم مشرکون
و استباحوا بذلك قتل أهل السنة. و قتل علماءهم حتی کسر الله
شوکتهم و ضرب بلادهم. و ظفر بهم عساکر المسلمین عام ثلاث و
ثلاثین و مائتین»^{۲۳}.

نویسنده جهود در پاورقی می نویسد: آنان که کشته شدند، اهل بدعت بودند، نه
اهل سنت. پس بر اساس گفتار ابن عابدین، وهابیان، قتل اهل سنت را مباح
می دانند. مقصود از اهل سنت در کلام ابن عابدین، اشاعره، ماتریدییه، حنفی،
شافعی، مالکی و حنبلی است.

۷. عبدالرحمن بن محمد بن قاسم در کتاب الدرر السنیة که مشتمل بر
افکار وهابیت است، اقوال بزرگان وهابی را در زمینه های مختلف بیان کرده
است. او به نقل از محمد بن عبدالوهاب درباره فرقه های اهل سنت می گوید:
اصل ششم: رد شبهه ای که شیطان آن را برای کنار نهادن قرآن و سنت
و پیروی از صاحبان دیدگاه های مختلف و پراکنده، ایجاد کرد و شبهه آن
است که: قرآن و سنت فقط به وسیله مجتهد مطلق قابل فهم هستند،

۲۳. همان، ص ۵۱۷.

البته مجتهد وصف شده به شرایط و ویژگی‌هایی که شاید در ابوبکر و عمر هم نتوان یافت! پس اگر انسان چنین مجتهدی نباشد، قطعاً باید از آن دو (قرآن و سنت) دوری کند و ایرادی هم در این کار نیست و کسی که خواستار هدایت از طریق آن دو (قرآن و سنت) است، او یا زندق است و یا دیوانه، به دلیل سخت بودن فهم آن دو.^{۲۴}

۸. یکی دیگر از نویسندگان وهابی در رد اشاعره و ماتریدیه که از آنان به

عنوان فرقه مرجئه یاد می‌کنند، می‌نویسد:

گروه اشاعره مرجئی می‌گویند: کلام خداوند نفسی و قائم بالذات است و متعلق به مشیت و اراده او نیست. کلام خدا نه از مقوله حرف و نه صداست و آن مفهوم واحدی است که تعدد در آن راه ندارد. در ادامه می‌گویند: به درستی که ولی خدا می‌تواند با خدا صحبت کند و صدای او را بدون واسطه بشنود. در جای دیگر می‌نویسد: برای مثال، اشاعره مرجئی مذهب، برای اثبات دیده شدن خدا در آخرت به آیات قرآن و سنت استدلال می‌کنند... و ابوالحسن اشعری می‌گوید: زمانی که خداوند در قرآن نظر و وجه را کنار هم قرار داده، مقصودش نگاه با چشم بوده است؛ چنان که در قرآن فرموده است: «ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم. پس [باش تا] تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی، برگردانیم»... پس واژه وجه را آورده... سپس اشاعره می‌گویند: خداوند در آخرت بدون صورت دیده می‌شود که لازمه آن

۲۴. «الأصل السادس: رد الشبهة التي وضعها الشيطان، في ترك القرآن و السنة و اتباع الآراء و الأهواء المتفرقة المختلفة، و هي أن القرآن و السنة لا يعرفهما إلا المجتهد المطلق، و المجتهد هو الموصوف بكذا و كذا و أوصافاً لعلها لا توجد تامة في أبوبكر و عمر! فإن لم يكن الإنسان كذلك، فليعرض عنهما فرضاً حتماً لا شك و لا إشكال فيه، و من طلب الهدى منهما فهو إما زنديق و إما مجنون؛ لأجل صعوبة فهمهما! فسبحان الله و بحمده كم بين الله سبحانه شرعاً و قدراً، خلقاً و امراً في رد هذه الشبهة الملعونة من وجوه شتى بلغت إلى حد الضروريات العامة» (الدرر السننية، ج ۱، ص ۱۷۴).

نفی دیدن خداوند است و در پی آن رد بر ادله‌ای که خود در ابتدا بر آن استدلال می‌کردند، در نتیجه اشاعره دچار سردرگمی و شک و تناقض در گفته‌ها و باورهای خود گردیده‌اند.^{۲۵}

او در ادامه می‌گوید:

مرجئه نصوص را گرفته‌اند در عین حال در آن اهمال می‌کنند. از طرف دیگر معتزله و خوارج عکس ایشان عمل کرده‌اند. مرجئه می‌گویند: مردم در ایمانشان بر دیگری برتری ندارند و مؤمن و فاسق آنها در ایمان مساوی‌اند. در نتیجه ایمان ملائکه، رسولان، پیامبران و همگی مردم یکی است و تفاوتی در آن نیست و کردار هر شخصی داخل در ایمان او نمی‌باشد. مرجئه در باب ایمان بر سه دیدگاه‌اند: ۱. ایمان فقط شناخت است. این دیدگاه مرجئه جهیمیه است. ۲. ایمان همانا اقرار زبانی است. این دیدگاه مرجئه کرامیه است. ۳. ایمان فقط تصدیق است. این نظر جمهور مرجئه است، برخی به این نظر کشیده شده‌اند که اقرار، شرط اجرای احکام دینی است.

او در جای دیگری از کتاب می‌گوید:

و اما توحید در دیدگاه ماتریدیه، بدین معناست که خداوند متعال ذاتاً

۲۵. «الأشاعرة من المرجئة يقولون: إن كلام الله كلام نفسي قائم بالذات ليس متعلق بالمشيئة و الإرادة و على أنه ليس بحرف و لاصوت و أنه معنى واحد لا يتعدد. ثم يقولون: إن الولي يستطيع أن يكلم الله و يسمع منه بدون واسطه». در جای دیگر می‌نویسد: «و من الأمثلة أن الأشاعرة من المرجئة تستدل على إثبات رؤية الله في الآخرة بأدلة من القرآن و السنة... و يقول أبو الحسن الأشعري: و لما قرب الله النظر بذكر الوجه، أراد نظر العينين اللتين في الوجه؛ كما قال تعالى: ﴿قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك...﴾ فذكر الوجه... ثم بعد ذلك يقول الأشاعرة أن الله يرى في الآخرة لاجهة. فلازم قولهم نفى الرؤية و بالتالي رد الأدلة التي استدلوها في البداية على اثباتها فجمعوا بين التردد الشك و التناقض في الأقوال و المعتقدات» (تناقض أهل الأهواء و البدع في العقيدة، ص ۱۸۹-۱۹۱).

یکی است و قسمت و جزءبردار نیست، در صفاتش شبیهی ندارد و در افعالش وحدانیت دارد، چنان‌که با سایر موجودات شباهت ندارد، و ضدی برای او نیست. بنابراین دیدگاه کسانی که خدا را جسم و عرض می‌دانند، باطل است؛ چرا که این دو محل و تکیه‌گاه اشیا می‌باشند و زمانی که بطلان آنچه به مخلوقات نسبت داده شده ثابت شد... گفتار آنها در نهایت به تعطیلی صفات خداوند منجر می‌شود و محور چرخ آسیاب توحید آنها، انکار حقیقت اسما و صفات خداوند می‌شود. توحید در نگاه اشاعرهٔ مرجئی مذهب، توحید ربوبی است و بر گفتار خداوند در قرآن استناد می‌شود که فرمود: «أيا من پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: آری». اشاعره می‌گویند: مگر خداوند نفرموده: آیا من خدای (اله) شما نیستیم؟ و اینان به توحید ربوبی خداوند اکتفا کرده و گمان برده‌اند اولین چیزی که بر انسان عاقل و بالغ در هنگام رسیدن به بلوغ شرعی واجب می‌شود، قصد یک عقیده صحیح است. به همین دلیل اشاعره گمان برده‌اند توحید همان معرفت با دقت نظر و فصد (میل) به آن است... بدین جهت در مشکل بزرگی افتاده‌اند؛ چراکه آنها توحید الوهی را همان توحید ربوبی معنا کرده‌اند و فرق است بین این دو! در حقیقت آنها صفات خداوند عزوجل را از سویی نفی کرده و از دیگر سو در مقام اثبات برخی از آنها برآمده‌اند و این همان تناقض است.^{۲۶}

۲۶. «فالمرجئة تأخذ بنصوص الوعد و تهمل بنصوص الوعيد، و المعتزلة و الخوارج علی عکس ذلك. فهم يقولون أن الناس لا يتفاضلون في إيمانهم و أن برهم و فاجرهم في الإيمان سواء... في إيمان الملائكة و الرسل و الأنبياء و الناس جميعاً واحد لا تفاوت فيهما و أن العمل غير داخل في مسمی. الإيمان عند المرجئة علی ثلاثة أقوال: ۱. الإيمان هو المعرفة فقط، قول مرجئة الجهمية. ۲. الإيمان هو الإقرار باللسان، و هو قول مرجئة الكرامية. ۳. الإيمان هو التصديق فقط و هو قول جمهور المرجئة. و ذهب بعضهم إلى أن الإقرار شرط لإجراء الأحكام الدنيوية» (تناقض أهل الأهواء و البدع في العقيدة، ص ۱۸۹). «اما التوحيد عند الماتريدية فيعني أنه تعالى واحد في ذاته لا قسم له و لاجزاء له، واحد في صفاته لا شبيه له و واحد في أفعاله لا شريك له ... و واحد بالتوحد»

۹. یکی دیگر از نویسندگان وهابی در نقد اشاعره و ماتریدیه می‌نویسد:

زمانی که به سوی گروه کلابیه، اشاعره و ماتریدیه برویم، آنان را در حالی می‌یابیم که دقیقاً همان روش معتزله را در پیش گرفته‌اند، بدین معنا که (روش) عقلی را اصل قرار داده‌اند و نقل را فرع و تابع آن. ایشان در امور اعتقادی، امور مشتبه عقلیه را قطعی قلمداد کرده‌اند و ادله کتاب و سنت را از ظنیات.

او سپس نمونه‌هایی را از علمای اشاعره نظیر ابن فورک، عبدالقاهر بغدادی، جوینی و غزالی نقل می‌کند و در ادامه می‌گوید:

با اینکه اشاعره و ماتریدیه در دلیل عقلی به عنوان اصل مقدم بر نقل، با معتزله همراه شدند، اما روش آنها در اصل مذکور متناقض و پیریشان است. شاهد آن تقسیماتی است که در حوزه اصول اعتقادی‌شان وجود دارد. نتیجه اینکه آنان در اثبات وجود خدا اسما و صفات الهی، عقل را دلیل حاکم قلمداد کرده و در بحث آخرت (معاد) مأموریت عقل را تعطیل کرده‌اند. ایشان در رؤیا سفر می‌کنند. اگر روش سلف صالح را پیش می‌کشیدند، می‌یافتند که هیچ منافات و تعارضی بین عقل صریح و نقل

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

عن الأشباه والأضداد و لذلك بطل القول فيه بالجسم و العرض؛ إذ هما تأویلا الأشياء. و إذ ثبت ذا، بطل تقدير جميع ما يضاف إليه من الخلق... فيؤدى قولهم في النهاية إلى تعطيل الله عزوجل. فقطب رحى التوحيد عندهم جحد حقائق أسماء الله و صفاته. و أما التوحيد عند الأشاعرة من المرجئة، فهو توحيد الربوبية و يستدلون بقوله تعالى: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ فيقولون أن الله عزوجل لم يقل أَلَسْتُ بِإِلَهِكُمْ و اكتفى منهم بتوحيد الربوبية. فهم يزعمون أن أول واجب على العاقل البالغ باستكمال سن البلوغ أو الحلم شرعاً، القصد إلى النظر الصحيح. فزعموا أن التوحيد هو المعرفة مع النظر و القصد إلى النظر... فوقعوا في خلل كبير حيث جعلوا توحيد الألوهية هو توحيد الربوبية و شتان بين الإثنين! مع نفيهم لصفات الله عزوجل و إثباتهم لبعضها و هذا عين التناقض عندهم» (تناقض أهل الأهواء و البدع في العقيدة، ص ۳۲۴).

صحيح وجود ندارد.^{۲۷}

از آنچه بیان شد، روشن می‌شود که با این نگاه و روش جدید وهابیت، باید آینده مذاهب اربعه و سایر مذاهب کلامی اهل سنت را تیره و تار دید. بدین جهت علمای اهل سنت باید موضع خود را برای پیروانشان بیان کنند.

◆ دیدگاه علمای اهل سنت درباره وهابیت

پس از نقل دیدگاه وهابیان درباره مذاهب اهل سنت، اینک مناسب است دیدگاه برخی از علمای اهل سنت را درباره وهابیت بیان کنیم. علمای تمام مذاهب اهل سنت حتی مذهب حنبلی کتاب‌های فراوانی در نقد و رد شیوه‌ها و افکار و آرای وهابیان نوشته‌اند. نخستین کتاب *الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية* است که برادر محمد بن عبدالوهاب که خود حنبلی بوده، نوشته است. کتاب‌های دیگر عبارت‌اند از: *صحيح شرح العقيدة الطحاوية و كتاب الإغاثة في جواز الاستغاثة* هر دو از حسن بن علی سقاف، *شفاء السقام* از تقی الدین سبکی، *فتنه وهابیت و الدرر السنیه* از احمد زینی دحلان، *مخالفة الوهابية للقرآن و السنة* از عمر عبدالسلام، و ده‌ها کتاب دیگر. البته کتاب دیگری به نام *الرد على*

۲۷. «و إذا انتقلنا إلى الكلاية من الأشاعرة و الماتريدية، نجدهم يسلكون نفس المنهج الذي سلكه المعتزلة حيث جعلوا العقل أصلاً و النقل فرعاً تابعاً له، و جعلوا شبهاتهم العقلية، قطعية و أدلة الكتاب و السنة، ظنية في مسائل الاعتقاد» (منهج السلف و المتكلمين في موافقة العقل للنقل، ج ۲، ص ۴۵۲)؛ «و مع اتفاق الأشاعرة و الماتريدية مع المعتزلة في اعتبارها سموه العقل هو الأصل المقدم على النقل، لكن منهجهم في ذلك متناقض مضطرب يدل على ذلك تقسيمهم لأصول العقيدة فالحاصل أنهم جعلوا العقل في إثبات وجود الله و صفاته حاكماً، و في إثبات أمور الآخرة جعلوه عاطلاً و في الرؤيا مسافراً. و لو سلكوا منهج السلف الصالح، لعلموا أنه للمنافات و لاتعارض بين العقل الصريح و النقل الصحيح اصلاً» (منهج السلف و المتكلمين في موافقة العقل للنقل، ج ۲، ص ۴۵۹).

الوهابیه فی القرن العشرین نوشته شده که در آن از برخی نویسندگان قرن بیستم که فرقه وهابیت را نقد و بطلان افکار آنها را ثابت کرده‌اند، یاد شده است. یکی از نویسندگان معاصر اهل سنت که افکار و کتاب‌های محمد بن عبدالوهاب را نقد علمی کرده است، آقای حسن بن فرحان مالکی است. وی در کتاب *داعیه و لیس نبیاً* به بیان حقایق در بطلان این فرقه پرداخته است.^{۲۸} برای روشن شدن بیشتر گفتار برخی از نویسندگان را نقل می‌کنیم.

مولوی محمد عبدالجلیل می‌نویسد:

محمد بن عبدالوهاب نجدی برای ایجاد مذهب خود بعضی از مسائل را از طرف خود ساخته و اکثر مسائل را از کتب مذاهب مخالف اهل اسلام مانند خوارج و معتزله و غیر آنها جمع کرده و مذهب مستقل قرار داده و کتابی را در این باب به نام *التوحید* تألیف و مردم را بر پیروی از آن مجبور ساخته است. پس در باب عدم ایصال ثواب به ارواح اموات، مذهب معتزله را برگزیده و استدلال ایشان را اخذ کرده است. تعجب است از لامذهبان هند که با وجود ادعای عمل به حدیث، احادیث صحیحه صریحه را با آنکه ادعای صحت آن را دارند، رها می‌کنند و استدلال معتزله را که شیخ محمد بن عبدالوهاب به آن تمسک کرده،^{۲۹} می‌پذیرند.

سپس دلایلی را از روایات و گفتار علما بر ایصال ثواب به اموات بیان می‌کند و در ادامه در سؤال هفتم می‌گوید:

چه می‌فرمایند علمای امت و مفتیان ملت آن حضرت ﷺ (کثرهم الله) اندرین مسئله که یا رسول الله و امثال آن گفتن، جایز است یا خیر؟ اگر

۲۸. دانشگاه ادیان ترجمه این اثر را عرضه کرده است.

۲۹. *سیف المقلدین*، ص ۳۷۸.

باشد، به کدام دلیل و اگر نباشد، به کدام دلیل. پس در این صورت گوینده آن گنهگار است یا کافر؟ بینوا لوجه الله أجرکم علی الله.

الجواب: أقول و من الله الوصول إلى ما هو المقبول عند العلماء الفحول که گفتن یا رسول الله و یا نبی الله در حضور روضه مقدسه و نائباه، در هر دو حالت جایز و صحیح است و قائل آن نه گنهگار است و نه کافر، بلکه مکفر وی کافر است به موجب حدیث صحیحین که نسبت دهنده کفر به مسلمان را کافر می شمرد.

در این باره روایاتی را نقل می کند از جمله حدیث ابن ماجه و سنن نسائی را می آورد:

قال ابن ماجة قال أبو اسحق، هذا حدیث صحیح عن عثمان بن حنیف ان أعمی قال: یا رسول الله ادع الله أن یکشف لی بصری. قال: فانطلق فتوضأ ثم صلی رکعتین. ثم قال: اللهم إنی أسئلك و أتوجه إلیک بنبیک محمد صلى الله عليه وآله نبي الرحمة یا محمد إنی أتوجه بک إلی ربک أن یکشف عن بصری. اللهم شفعه فی. قال: فرجع و قد کشف الله عن بصره.

در این حدیث در غیبت آن حضرت به ندای یا محمد صلى الله عليه وآله تصریح شده. اگر ندای در غیبت آن حضرت صحیح است، در پس از رحلت آن حضرت نیز ثابت است؛ چنان که روایت شده که پس از رحلت آن حضرت، فردی برای برآورده شدن حاجت خود در زمان خلافت خلیفه سوم این دعا را خوانده و حاجت او برآورده شد. در شرح/بن ماجه آمده است:

و الحدیث یدل علی جواز التوسل و الاستشفاع بذاته المکرم فی حیاته و أما بعد مماته، فقد روی الطبرانی فی الکبیر عن عثمان بن حنیف المتقدم أن رجلاً کان یختلف إلی عثمان بن عفان فی حاجة له فکان لا یلتفت الیه و لا ینظر فی حاجته. فلقی ابن حنیف فشکی

إليه. فقال له ابن حنيف أنت الميضاة. فتوضاً ثم أتت المسجد فصل
ركعتين. ثم قل اللهم إني أسئلك و أتوجه إليك بنبينا محمد ﷺ
نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه إليك إلى ربك فتقضى حاجتي... .
این روایت طولانی است. محدث دهلوی در جنب القلوب آورده که ابن
ابی شیبہ به سند صحیح آورده است که در زمان خلیفه دوم قحطی
بود. شخصی نزد قبر شریف نبوی ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله
استسق لأمتک؛ فانهم قد هلكوا... ۳۰.

افزون بر این در هر نماز بر پیامبر اکرم ﷺ سلام و تحیت داده می‌شود. پس
تکفیرکنندگان در این صورت به مرتبه‌های عالی از کفر می‌رسند؛ زیرا الفاظ تحیات
به نحو انشا صادر می‌شود، نه اخبار و حکایت از آن چیزی که در شب معراج بین
آن حضرت و خدا و فرشتگان واقع شد. در در المختار می‌نویسد:
و يقصد بالفاظ التشهد معانيها مرادة له على وجه الإنشاء، كأنه يحيى
الله و يسلم على نبيه و على نفسه و أوليائه لا الإخبار عن ذلك.

نویسنده سیف می‌گوید: در منادا به «یا» لازم نیست که مدخول «یا»، موجود
باشد یا بشنود؛ زیرا در لغت و عرف عرب به کار رفته است و دخول «یا» بر مندوب
در کلام عرب شایع است و مندوب به کسی گفته می‌شود که از دنیا رفته است و
برای بزرگ شمردن مرگ او و اظهار دردمندی از «یا» استفاده می‌شود؛ مثل یا
حسرتاه، یا مصیبتاه. و گاه برای اظهار اشتیاق و محبت گفته می‌شود: یا رسول الله.
در مقدمه شرح عقیده اصفهانیه آمده است:

ابن تیمیه در برخی از عقاید، احکام، آیات مربوط به صفات خدا و
احادیث وارد شده در ذیل آن آیات، توسل و وسیله قرار دادن برای

رسیدن به قرب خدا، رفتن برای زیارت قبور، سوگند بر طلاق و موارد دیگر، آرای ویژه‌ای دارد که در آنها مخالفت با جمهور علماست.^{۳۱}

حافظ ذهبی نیز می‌گوید: «من ابن تیمیه را معصوم نمی‌دانم، بلکه در مسائل اصول و فروع با او مخالفم».^{۳۲}

گفتنی است که ابن تیمیه برخلاف ضروریات دین و همچنین برخلاف شیوه و روش پیامبر و صحابه فتوا صادر کرد و مورد انزجار و براءت امت اسلامی قرار گرفت و علما حکم به گمراهی او کردند و توبه را بر او واجب دانستند و در نهایت او را به زندان افکندند.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۳۱. «و كانت لابن تیمیة آراء خالف فيها ما عليه جمهور العلماء في بعض العقائد والأحكام و في آيات الصفات و الأحاديث الواردة في التوسل و الوسيلة و شد الرحال لزيارة القبور و في الحلف بالطلاق و غير ذلك» (شرح العقيدة الاصفهانية، مقدمه).

۳۲. همان.

◆ منابع

١. الإغاثة في جواز الإستغاثة: حسن بن علي سقاف، بي جا، بي تا.
٢. البدر الطالع: شوكاني، بي جا، بي تا.
٣. تناقض أهل الأهواء و البدع في العقيدة: عفاف حسن محمد مختار، رياض، بي تا.
٤. جهود علماء الحنفية في إبطال عقائد القبورية: شمس الدين السلفي، رياض، چاپ اول، بي تا.
٥. چگونگی شکل گیری مذاهب اسلامی: حسين رجبی.
٦. الدرّة المضيئة في الردّ على ابن تيمية: نور الدين هروي حنفي، بيروت: دارالكتب، بي تا.
٧. الدرر السننية في الأجوبة النجدية: سليمان بن صالح الخراشي، دار العربية للموسوعات، بي جا، بي تا.
٨. دفع شبهة من شبه و تمرّد: ابن جوزي، دارالنووي، بي جا، بي تا.
٩. الرسالة الواضحة في الرد على الأشاعرة: ابن حنبلي، رياض: مكتبة الرشد، بي تا.
١٠. السلفية بين أهل السنة و الإمامية: سيد محمد كنيزي، بيروت: دارالفكر، بي تا.
١١. سيف المقلدين على أعناق المنكرين: عبدالجليل خليل، بي جا، بي تا.
١٢. شرح العقيدة الواسطية لابن تيمية: شرح محمد بن صالح عثيمين، بي جا، ١٤٢٨ق.
١٣. شرح العقيدة الاصفهانية: تقى الدين ابن تيمية، بي جا، بي تا.
١٤. شفاء السقام في زيارة خير الأنام: تقى الدين سبكي، حيدرآباد، بي تا.
١٥. صحيح شرح العقيدة الطحاوية: حسن بن علي سقاف، اردن: دار الامام النووي، بي تا.
١٦. الفتاوى الحديثية: ابن حجر هيثمي، بيروت: دارالفكر، بي تا.
١٧. الفرق بين الفرق: بغدادى، بيروت: دارالمعرفة، بي تا.
١٨. الآلى البهية في شرح عقيدة الطحاوي: سفاريني، بي جا، بي تا.
١٩. مجموع الفتاوى: شيخ الاسلام ابن تيمية، بيروت: دارالكتب العلمية، بي تا.
٢٠. مجموعة فتاوى و مسائل العثيمين: محمد بن صالح عثيمين، رياض، بي تا.
٢١. ملل و نحل: جعفر سبحاني، قم: موسسه امام صادق عليه السلام، بي تا.
٢٢. منهج السلف و المتكلمين في موافقة العقل للنقل: جابر ادريس على امير، اضواء السلف، بي جا، بي تا.
٢٣. موقف ابن تيمية من الأشاعرة: عبدالرحمن بن صالح محمود، رياض: مكتبة الرشد، بي تا.